

«تبارشناسی حاکمیت ملی»

با تاکید بر اندیشه های شیخ محمد خیابانی

سالار سیف الدینی

**«شکست‌های بی‌درپی تحولات تاریخی و تجدد در ایران،
صرف نظر از جنبه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و
تاریخی، ناشی از فقدان اندیشه‌ای منسجم و کمبود برخی
مفاهیم بنیادینی» است که بدون آن‌ها شالوده هیچ دگرگونی
تاریخی عمده‌ای استوار نخواهد شد.»_سیدحواد طباطبایی**

•درآمد:

آنچه که امروز دولت‌ها و نظام‌های سیاسی و فیلسوفان سیاست از آن با عنوان حاکمیت ملی یاد می‌کنند و در قانون اساسی بیشترینه کشورها جایگاهی دارد مفهوم نسبتاً جدیدی است که پس از انقلاب فرانسه همراه با فریافت (مفهوم) ملت‌گرایی (Nationalism) وارد فرهنگ سیاسی شد. متأسفانه این مفهوم نیز در کشور ما آنگونه که باید و شاید از سوی فیلسوفان سیاسی کنکاش نشده است و هر چند همواره این عبارت را از زبان سیاستمداران یا سیاست‌گذاران کشور می‌شنویم اما تعداد مقالات علمی و کتاب‌هایی که در این مورد نگاشته شده است -اگر بوده باشد- از شمار انگشتان یک دست فراتر نمی‌رود. بدین لحاظ تبارشناسی این مقوله که امروز تئوری پایه‌ای اداره کشورها به شمار می‌رود دارای اهمیت بسیاری است.

در این نوشتار تلاش می‌گردد تا با بازشناسی حاکمیت ملی و مفاهیم وابسته به آن و نیز بازخوردهای نخستین این اندیشه در میان نخبگان سیاسی ایران به توصیف این روش و شیوه حکمرانی بپردازد.

این نوشتار بر این اسلوب سامان یافته است که پس از ذکر مفاهیم نظری - بحث و پیشینه تاریخی، نمونه‌های بومی - آن نیز بررسی و نظر و عمل - اندیشمندان، روشنفکران یا کنشگران سیاسی کشورمان در دوران هم‌روزگار شکافته گردد. در این مورد به ویژه در پایانه‌های جستار به اندیشه‌ها و آرای شیخ محمد خیابانی مبارز و کوششگر بزرگ ضد استعمار کشورمان خواهیم پرداخت و آرای وی پیرامون حاکمیت ملی را خواهیم آورد با این هدف که نمونه و کارنامه سیاست‌ورزان کشور ما در این مورد تا حدی نمایان گردد.

•اهمیت و فایده جستار:

همانگونه که گفته شد حاکمیت ملی فریافتی مدرن و امروزی است که نتیجه سیاسی ملت‌گرایی است و در اندیشه فیلسوفان و سیاست‌مداران ملت‌گرا بالاترین مفهوم و هدف غایی است. اما اهمیت این الگو به قدری است که امروزه نه تنها نیروها و فیلسوفات سیاسی ملی بلکه نظام‌ها و رژیم‌های سیاسی دیگر اصل حاکمیت ملی را باور داشته و تلاش می‌کنند به نوعی مشروعیت خود را از ملت گرفته و اعمال سیاست‌های ملی را هدف قرار دهند. امروز کمتر قانون اساسی است که در اصول نخستین آن به اصل حاکمیت ملت اشاره نشده باشد.

اهمیت و فایده این پرداخت به این موضوع در تازگی و بکری جستار است. نگارنده تا کنون کتاب جداگانه ای پیرامون حاکمیت ملی و شکافت آن در کشورمان نیافته و مقالات چاپ شده انگشت شمار را نیز درخور این موضوع ندیده است. در حالی که این مقوله هم در قانون اساسی مشروطه و هم در متمم قانون اساسی مشروطه و نیز در قانون اساسی کنونی و حتی در پاره ای از قوانین موضوعه یافت می شود. برای نمونه در ماده ی یک لایحه قانونی تشکیل دادگاه های فوق العاده برای رسیدگی به جرایم ضدانقلاب مصوب ۱۳۵۸/۴/۱۳ هدف از برپایی چنین دادگاهی استقرار حاکمیت ملی و نگهداری از دستاوردهای انقلاب قید شده است.

"قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت، مصوب ۱۳۱۰" که مجازات حبس ابد و اعدام برای کسانی که به نحوی از انجا برای جدا کردن بخشی از ایران یا برای لطمه زدن به استقلال و تمامیت ارضی آن تلاش می کنند نیز از قوانینی به شمار می فت که چارچوب اعمال حاکمیت ملی از سوی دولت تصویب شده بود (این قانون هم اکنون نسخ شده).

اصل هفتاد و هشتم قانونی اساسی جمهوری اسلامی ایران که بیان می دارد: «هر گونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است مگر اصلاحات جزئی با رعایت مصالح کشور، به شرط این که یک طرفه نباشد و به استقال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزنند و به تصویب چهار پنجم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد» چهره ی دیگری از اصل حاکمیت ملی یعنی نگهداری از استقلال و تمامیت کشور می باشد.

• حاکمیت:

در حقوق اساسی حاکمیت را به عنوان قدرت برتر فرماندهی و امکان اعمال اراده فوق اراده ها بازشناسی می کنند که هر گونه صلاحیت ناشی از اوست. در واقع دو مفهوم دولت و حاکمیت همراه اند یعنی بدون وجود حاکمیت، دولت موجودیت ندارد و بدون دولت حاکمیت مطرح نیست نفی یکی نفی دیگری را بدنبال می آورد (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۲: ۷۱).

مقوله حاکمیت همانطور که "ژون بودان" در کتاب نظریه کشورداری در سال ۱۵۷۶ نوشته است از سده سیزدهم میلادی از سوی برخی از شاهزاده نشین های اروپا که خواستار جداسری سرزمین خود بودند در برابر پاپ اعظم مطرح شد و تومس هوبس در ۱۶۵۱ آن را به صورت دقیق تر تدوین نمود.

پس از پیدایش این مفهوم اندک اندک تقسیمات حاکمیت نیز پا به عرصه گذاشت و در طی سده های اخیر می توان گونه های چندی از حاکمیت را در نظام های سیاسی جهان بازشناسی نمود. حاکمیت مطلق، حاکمیت مردم، حاکمیت الهی یا کلیسایی، حاکمیت ملت، حاکمیت کارگری و... از این گونه ها هستند.

حاکمیت ملت و حاکمیت مردم منشا انسانی حاکمیت و حاکمیت تئوکراتیک منشا الهی آن نام گرفته اند. (پیشین، ۷۴-۷۵) ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی خود هر فرد را صاحب سهمی از حاکمیت دانست و حاکمیت سیاسی را جمع این سهم ها تلقی می نمود. نظریه سیاسی حاکمیت تقسیم شده از همین رهگذر به نظام حقوقی فرانسه راه یافت.

• حاکمیت ملت:

یکم/فراگشت فلسفی و تاریخی: انگاره حاکمیت ملّی در آغاز در دو مرحله "نظر" و "عمل" تجلی یافت. به این ترتیب فیلسوفان سیاسی اروپا نخست به تئوریزه کردن این اندیشه پرداخته سپس کنشگران سیاسی به اجرا، اعمال و تشکیل دولت های ملی همت گماردند.

زان ژاک روسو از نخستین کسانی بود که در کتاب خود انگاره حاکمیت ملی را مطرح نمود (سال ۱۷۶۲) پس از وی فیخته فیلسوف آلمانی نظریه حاکمیت ملت (ناسیونال اشتات در زبان آلمانی) را بسط و گسترش داد.

فلسفه ی سیاسی گئورگ ویلهلم فردریش هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۰) در آغازه های سده نوزدهم تاثیر زیادی بر اندیشه ها و مکاتب سیاسی بعدی نهاد. اندیشه های هگل در دو جریان متضاد فکری یعنی ملی گرایی و مارکسیسم کارگر افتاد. هم ناسیونالیسم و هم مارکسیسم بخشی از اندیشه های خود را مرهون هگلیانیسم هستند. دیالکتیک هگل که از سوی مارکس بازنگاری شد ابزاری برای اندیشه های چپ و سوسیالیست گردید هر چند خود هگل هوادار ناسیونالیسم می بود و مارکس طرفدار جهان وطنی (ناظم زاده قمی، ۱۳۸۸: ۷)

ایده آلیسم هگل نیز از سوی ملی گراها اقتباس شد و انگاره پردازان دولت ملی از این بخش از فلسفه هگل تا حد زیادی بهره بردند. هگل برای روح ملی (فولک) ارزش فراوانی قائل بود و در فلسفه اش ملت را واحدی مستقل فرض می کرد. هگل روح ملی را نبوغ ملی نیز دانسته و کلیه آیین ها، منش ها و هنر و صنعت یک جامعه را نتیجه ی این روح ملی می پنداشت. وی دولت ملی را ایده آل دانسته و همه نهادهای اجتماعی را اندامان و اجزاء زندگی و حیات ملی می شمرد.

اندیشه هگل ملی گرایی آلمان را زیر نفوذ خود درآورد و جنبه هایی از آن توانست راه خود را در ملی گرایی باز کند. یکی از تاکیدات هگل درباره ملت به تجلی مستقیم روح جهانی یا عقیده الهی جاری در تاریخ مربوط می شود. هگل بر این باور بود که روح تاریخ به سوی آرمان آزادی سیر می کند و افراد آزادی واقعی را تنها از راه پی بردن به نسبت خویشتن با ملیت می توانند به دست آورند (اشپیگل فوگل، ۱۳۸۷: ۹۶۳).

ژول میشله (۱۷۹۸-۱۸۷۴) تاریخ نویس فرانسوی نیز [وابستگی] به ملت را ضامن نهایی آزادی فرد می دانست (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۳۸).

با گسترش ملت گرایی و شکل گیری ملت ها و نبرد اروپایی ها برای استقلال ملی و برآمدن دولت های ملی، نظریه حاکمیت ملت اندک اندک همه اروپا را فرا گرفت و این روندی بود با انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد.

فریافت حاکمیت ملی در قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه به این روی بازتاب یافت که: حاکمیت؛ واحد، بخش ناپذیر و غیر قابل انتقال و به ملت تعلق دارد و هیچ بخشی از مردم و هیچ کدام از افراد، نمی تواند اعمال آنرا بخود اختصاص می دهد.

پس از انقلاب فرانسه و خیزش ناسیونالیسم مدرن به سوی اروپا و آسیا و سربرآوردن دولتها و جنبش های ملتگرا، حکومت ملی در قسمت بزرگی از قاره اروپا به کانون وفاداری های مردم و عرصه کوشش های سیاسی بدل شد (اشپیگل فوگل، ۱۳۸۷: ۱۰۷۰). جوزیه مازینی (۱۸۷۲-۱۸۰۵) از نخستین ملی گرایان اروپا بر این باور بود که عشق به میهن چیزی جز یک مرحله به سوی عشق به انسان نیست (پیشین؛ ۹۷۶) و به این گونه بود که دولت های ملی در میانه های سده ی نوزدهم در اروپا همزمان با اوج ناسیونالیسم شکل گرفتند. اوج پیروزی های جنبش های ملت گرا و وحدت خواه اروپا با یکپارچگی ایتالیا و آلمان شکل گرفت.

ورود جوزیه گاریبالدی، میهن پرست مبارزه ایتالیا با دسته مردان پیراهن سرخ به جزیره سیسیل در یازدهم می ۱۸۶۰ پیش زمینه ای بود برای تحقق رویای ملت گرایان ایتالیایی جهت تشکیل کشوری واحد، که در سال ۱۸۷۰ با شکست سلطنت پلپان به طور کامل محقق گردید.

در هژدهم ژانویه ۱۸۷۱ و در تالار آئینه کاخ ورسای موجودیت امپراتوری جدید آلمان اعلام شد و ویلهلم پادشاه پروس به عنوان امپراتور آلمان برگزیده شد. مهندس این اتحاد ژرمنی، کسی نبود جز اُتو فن بیسمارک. (پیشین؛ ۱۰۱۱) در سده نوزدهم دولت‌های ملی یکی پس از دیگری در فرانسه، انگلستان و روسیه سر بر آوردند.

دوم/بازشناسی و تعریف: در سال‌های ۱۷۹۸-۱۷۹۱ مجلس فرانسه «حاکمیت ملی» را به صورت رسمی مطرح نمود. بر پایه آن، ملت موجودی حقیقی و عینی است و جدای از جمعیت انسانی در یک کشور در جنبه‌های تاریخی، فرهنگی و ارزشی و آرمانی نمود و امتداد دارد. این ملت است که دارای حاکمیت است نه افراد و مردم و حاکمیت از آن این «کلیت تجزیه ناپذیر» است. در نتیجه دولت و نمایندگان دولتی و نیز نمایندگان پارلمان در چنین حاکمیتی نماینده ملت هستند نه نماینده تک تک افراد. از دید انگاره پردازان حاکمیت ملی، مصالح ملت فراتر و برتر از مصالح و منافع افراد یا گروه‌های سیاسی یا فرقه‌ای است و در صورت تعارض، موجودیت و منافع این کلیت برتری دارد و همانگونه که ملت یک موجود عینی است که خارج از ذهن ما وجود دارد و در نتیجه پدیده‌ای تجزیه ناپذیر است، حاکمیت آن نیز حاکمیت یک کلیت تجزیه ناپذیر است.

اصولا در اندیشه حاکمیت ملی، منبع مشروعیت دولت اراده ملت است و این اراده گروهی ملت است که دارای اصالت می‌باشد و دولت اگر برخاسته از "اتحاد اراده‌ها"ی ملت باشد قانونی و بر حق است.

• دولت ملی و مفهوم شهروندی:

«دولت ملی» شکلی از حکومت است که مبانی مشروعیت خود را بر پایه ملت قرار داده است. دو مفهوم ملت و دولت در تئوری دولت ملی در یک پیمانه جمع شده و دومی هستنومندی خود را مرهون اولی دانسته و سیاست‌های خود را بر اساس منافع و مصالح آن پایه ریزی می‌کند.

دولت ملی پدیده‌ای جهان‌امروزین بشمار می‌رود و توده مردم در آن "شهروند" نامیده می‌شوند و خود را بخشی از ملت "یکپارچه" می‌دانند (گیدنز؛ ۱۳۷۶). دولت ملی نیز با پیدایش ناسیونالیسم همبستگی یکراست داشته و به گونه‌ای می‌توان گفت که محصول اندیشه ملی است. اندیشمندان و شارحان مکتب ناسیونالیسم دولت ملی را دولتی می‌دانند که به واسطه اصول ناسیونالیسم مشروع می‌شود و اعضای آن دارای میزانی از وحدت و یکپارچگی ملی هستند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۹).

هندادی (نظم) که دولت‌های ملی در جغرافیای سیاسی کشورها برپا داشتند مخالف با منافع فئودالی و اربابان و زمین‌داران بزرگ بود از همین رو همواره میان فئودالیسم و ناسیونالیسم جدایی‌ها و کشمکش‌هایی وجود داشته و در تاریخ بسیاری از کشورها می‌توان این کشمکش‌ها را نشان داد.

بزرگ‌ترین جدایی میان این دو پدیده (دولت ملی و فئودالیسم) این بود که مردم در یک دولت ملی «شهروند» به شمار می‌رفتند و دارای حقوق و منزلتی ویژه بودند. افزون بر آن دولت ملی مشروعیت هستنومندی خود را مرهون ملت می‌داند در حالیکه در نظام فئودالی، مردمان به عنوان رعیت شناخته شده و رابطه خدایگان و بنده در میانشان حکمفرماست. فئودال نه تنها ارزش زیادی برای رعیت قائل نیست بلکه خود را فرمانروای کل بر سرنوشت او می‌داند. شهروندی با مفهوم فردیت و احترام به آن میسر می‌شود در حالیکه که سیستم‌های فئودالی در جوامع و اقمار آن حتی خود فرد را به واسطه انسان بودن مورد توجه قرار نمی‌دهند تا فردیت وی را نیز حرمت نهند.

فریافت شهروندی بی‌شک با قانون و حقوق همراه بود، قوانین که برای شهروند حقوق و تکالیفی را تعیین کرده تا الگوی رفتار خود قرار دهد ولی در نظام فئودالی این سنت‌ها و آن نیز سنت‌های دلخواه فئودال هستند که محدود رفتاری انسان را مشخص می‌کنند.

دولت‌های جدید ملی خواستار یک نظم نوین در کشور جهت اداره آن بودند و با هر گونه هرج و مرج و سرکشی خان‌ها و سران ایل‌ها به سختی مخالفت می‌کردند. اما در دوران فتودالیته - که امان‌الله قرشی معتقد است با قدری تسامح می‌توان آن را با دوران ملوک‌الطوایفی در ایران تطبیق داد - وجود چنان نظم‌ی و به آن شکل نمی‌توانست مطرح باشد زیرا هر یک از این ملوک طوایف که قدرت بیشتری می‌یافت تلاش داشت قلمرو خود را گسترش (قرشی، ۱۳۸۰: ۳۶۹) این موضوع نیز برابر بود با هرج و مرج.

با عنایت به این موارد به خوبی روشن می‌شود که در جوامعی که هنوز رگه‌هایی از روح فتودالیسم یا فتودال زده حاکم است، مخالفت‌ها با دولت ملی و پدیده شهروندی چگونه خواهد بود. رد پای این رویارویی در انقلاب مشروطه ایران و نیر نهضت ملی شدن نفت به خوبی آشکار است.

نمونه دیگر مبارزه و مخالفت نیروهای هوادار ملت‌گرایی در ایران با فتودالیسم به خوبی در بیانیه سیاسی یکی از احزاب ملی که در سال ۱۳۴۱ تنظیم و در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات درج شده بود آشکار است. این بیانیه که بیانگر دلایل و اسباب مخالفت ملیون با نظام ارباب - رعیتی است، فتودالیسم و مالکیت بزرگ را عامل سیه‌روزی و تیره‌بختی جامعه ایرانی به ویژه روستاییان می‌داند: «به نظر ما سیستم مالکیت بزرگ و سایه‌سنگین و شوم فتودالیسم از بارزترین چهره‌های نظام حاکمه ایران و یکی از محکمترین حلقه‌های سلسله اسارت و بردگی ملت ایران بوده... به نظر ما زمانی که مالکیت بزرگ و کلیه آثار فرهنگی و روانی و عقیدتی آن در روستاهای ایران از بن‌ریشه کن شود و استثمار خانواده‌های ایرانی بر روی زمینی که در آن کار می‌کنند از بین برود یکی از استوارترین پی‌های بنای نظام حاکمه ایران فرو ریخته است» (بختیاری، ۱۳۸۵: ۲۷۰).

در جهان نوین امروزین فریاد شهروندی برابر است با فریاد ملیت. جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) نظریه پرداز سیاسی انگلستان که وامدار سنت سیاسی لیبرال-ناسیونالیسم بود مفهوم شهروندی را با اصل ملیت درآمیخت و ملیت را در سایه مفهوم شهروندی بازشناسی کرد. میل بر این باور بود که هرکجا احساس ملیت وجود دارد دلیل قانع‌کننده‌ای برای متحد ساختن همه اعضای آن ملیت تحت حکومتی واحد و حکومتی جدا برای آنان وجود دارد (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۳۹).

یعنی مردمان به مجرد هموندی در ملت از حقوق شهروندی نیز برخوردار می‌شوند و همه اندامان ملت فارغ از تفاوت‌های جنسی، دینی و قومی در مفهوم شهروندی و ملیت به اتحاد می‌رسند. این پدیده نیز محصول روندی بود که دولت‌های ملی از آغاز روی کار آمدن در کشور آن را به کار بسته و بر اساس آن پایه‌های ملت را نیرومند ساختند.

بی‌شک یکی از وظایف مهم دولت ملی در دوران مدرن "همگون‌سازی" یا آسیمیلاسیون اندامان ملت بوده است تا افراد بتوانند خود را از سایر قیود رها ساخته و تنها به ملت و کشور خود وفادار بمانند. این کنش به این جهت ترتیب می‌یابد که در دوران مدرن زندگی بشری یعنی دقیقاً پس از انقلاب فرانسه و رسمیت یافتن ملت‌ها، انسان‌ها برای نیرومندتر کردن ملت‌های خود بایستی هر گونه وفاداری و شکاف‌های غیر ذاتی را در جوامع از میان برده و همه زیر مجموعه‌های ملت را زیر سایه آن می‌بردند. زیرا مفهوم "قوم و قبیله" فریاد ملی متعلق به دوران "فتودالیسم" بود که نظام ارباب رعیتی حداکثر کاربرد را از آن در ضدجهت منافع ملت می‌برد. یکپارچگی ملی کشور و در دست گرفتن ابتکار عمل از سوی دولت به طور مستقیم منافع فتودال به خطر می‌انداخت در نتیجه فتودالیسم نیز با برجسته کردن قبایل و قوم‌ها و منحرف ساختن افکار آنان بر علیه حاکمیت، دولت-ملت‌های جدید را زیر سؤال برده و مبانی وحدت ملی را با این ابزار خدشه دار می‌کرد. دولت‌های مدرن جهان از طریق همگون

سازی و بی اهمیت دانستن خاستگاه قومی، قبیله ای و مذهبی انسان ها به آنان تشخیص داده و از حقوق شهروندی برخوردار کردند و ملیت (همان هویت اصلی که باید به آن بها داده شود) را برجسته نمودند. این روند در بیشتر کشورها بهنگام گذار به جهان مدرن اتفاق افتاد و مفهوم والای شهروندی و ملیت به جای هر تفاوت دیگر نشانده شد. زیرا امتیازات هموندی در ملت و داشتن شهروندی و ملیت بسیار فراتر و غیرقابل مقایسه با "رعیت بودن" و یا عضو یک قبیله بودن و داشتن هویت قبیله ای می بود. از این رو مدرنیسم از میان لایه های سه گانه هویت (هویت فردی، قومی و ملی) قومیت را زیر لوای ملیت برده و در سایه آن تعریف نمود و با برجسته کردن **فردیت** و ارزش دادن به انسان و **ملیت** و ابداع مفهوم شهروندی، مفاهیمی چون قوم و قبیله را همراه فنودالیسم به تاریخ سپرد.

دو پارادایم متناقض ایران و اروپا: اروپا با آغاز عصر مدرن و با امضای قرارداد وستفاليا و تایید آن از سوی پاپ به دوران نوینی پا نهاد. همگونگی اجتماعی در کشورهای اروپایی محصول کاروبزه های دولت های مطلقه در سده های ۱۶، ۱۷، ۱۸ در این کشورهاست. نخستین گام در توسعه سیاسی اروپای غربی شکل گیری دولت مطلقه بود و با تمرکز قدرت در دست پادشاه و خلع ید از فنودال ها صورت می گرفت. از کار ویژه های این دولت ها مستحیل نمودن خرده فرهنگ ها در فرهنگ غالب بود. به ویژه یکپارچگی مذهبی که در قرارداد وستفاليا مورد تایید همه شاهان قرار گرفت. بر طبق این قرارداد مردم می توانستند مذهب پادشاه را بپذیرند و بمانند یا مذهب خود را حفظ و کشور را ترک کنند (نقیب زاده، ۱۳۸۷: ۹۶). در عثمانی این روند بسیار دیرتر یعنی کمابیش در آخرالزمان امپراتوری عثمانی آغاز شد که توأم بود با کشتار یک و نیم میلیون ارمنی و اخراج بقیه آنان و در دهه های بعدی کشتار دهها هزار کرد و شیعه در دوران آغازین حکومت آتاترک برای تشکیل کشوری ترک و سنی مذهب در بقیه السیف قلمرو عثمانی و برآمدن کشوری جدید به نام ترکیه.

سیدجواد طباطبایی در این مورد اشاره می کند که از خلاف آمد عادت بود که ملت های اروپایی در زمان شکوفایی از سوی دولت های مدرن شکل گرفتند ولی در ایران عصر قاجار، دولت هیچ توجهی به این مسائل نداشت و برعکس در ایران این ملت بود که دولت را تشکیل داد. وحدت و حس ملی در ایران بسیار پیش از آن که دولت ملی در ایران ایجاد شود به وجود آمد... برخلاف کشورهای غربی که دولت ملی همچون ابزاری برای تحمیل دیدگاه های حکومت مرکزی عمل کرد، در ایران حس ملی بیرون حکومت های مرکزی شکل گرفت. در کشورهای اروپایی دولت ها ملتها را به وجود آوردند اما در ایران ملت واحد اقوام گوناگون در وحدت متکثر آن، دولت ملی را ایجاد کرده است (طباطبایی، ۱۳۸۵ الف: ۱۶۰).

به نظر می رسد عدم تقدس دولت در هیچ یک از ادوار تاریخ ایران حاصل همین بحث باشد. در دوران مدرن می بینیم که در بیشتر کشورهای غربی دولت (رژیم سیاسی در غیرمعنای هیئت وزیران) موجودی است مقدس و کلیت حاکمیت دارای ارزش بسیاری برای شهروندان می باشد، موجودی است که اشتباه نمی کند و موجودیتش فراتر از هر چیز دیگر قرار می گیرد. این اندیشه تا جایی است که در برخی از کشورها دولت را به عنوان "پدر ملت" می شناسند که جز صلاح فرزندان خود نمی خواهد و هر چقدر به سمت نیروهای دست راستی و ملی گرا برویم این حس را بیشتر می توان مشاهده کرد. در حالی که در ایران چه پیش از زمان تشکیل دولت مدرن و چه پس از آن که با رضاشاه آغاز می شود، دولت هیچ تقدسی در نزد شهروندان نداشته است و احزاب و نیروهای ملی گرا نیز از این موضوع برکنار نبودند. شاید بتوان به وسیله یک حسن تعلیل ظریف دلیل این موضوع را روند تشکیل دولت و ملت در ایران و غرب دانست. در مغرب زمین دولت ها با ویرایش مردم قلمرو خود ملت ها را به وجود آوردند از

این رو دولت، پدر ملت نامیده شد و در ایران اگر دیدگاه سیدجواد را بپذیریم (که ظاهراً هم با تاریخ ایران سازگار است و هم مستنداتی از مشاهدات نمایندگان غرب همچون کنت دوگوبینو را به همراه دارد) ملت، حس ملی و آگاهی ملی پیش از به وجود آمدن دولت ملی وجود داشت و در واقع این ملیت ایرانی بود که دولت ملی و مدرن خود را به وجود آورد از این رو در ایران، ملت هیچ گونه وامداری و وجودی نسبت به دولت احساس نمی کند تا چه رسد به این که تا درجه پدری بالا برده شود.

• دولت و دولت ملی در ایران:

یکم/بازشناسی و پیشینه نظری: دولت بزرگ ترین نهاد، سازمان و بازیگر و مهمترین رکن سیاسی یک جامعه محسوب می شود. پژوهشگران سیاست دولت را پدیده ای دانسته اند که خاستگاه جغرافیایی آن اروپای غربی و پس از دوران فتودالی می باشد (نقیب زاده، ۱۳۸۷، ۱۷۲). دولت نهادی است که ایجاد نظم در درون و پاسداری از جامعه در برابر خطرهای بیرونی را بر عهده دارد. دولت مدرن کاملترین شکل نظام سیاسی است که مناسب ترین شرایط را برای یک کنش سیاسی کارآمد در اختیار دارد. در تعریف تالکوت پارسونز دولت در درجه نخست جنبه کارکردی دارد و به لحاظ تاریخی راه حل کاستی هایی است که در روند ادغام کلی در جامعه پدید می آید. دولت در تعریف وی مبتنی است بر «حقوق» که از یک نظام قانونی منتج شده است و مشروعیت خود را از اصل حاکمیت قانون می گیرد. از دید وی دولتی با این شرایط نمی تواند چیری جز یک دولت دموکرات باشد که توسعه ی سیاسی آن بر نهاد پارلمان و اصل شهروندی استوار است (پیشین، ۱۷۶).

دولت هگلی؛ دولت هگلی بر پایه فلسفه ایده آلیسم وی شکل گرفته که یکی از مهم ترین مفاهیم اندیشه هگلی را تشکیل می دهد. دولت هگلی، دولتی اصیل و بنیادین است که با پیشرفت انسان و خرد انسانی و شفافیت روح از حالت هیولا به "صورت" در آمده است. روان که گوهر وجودی انسان است در آغاز در صورت فردی و سپس در صورت جمعی نمود پیدا می کند و خرد نماد عینی و بیرونی این روح جمعی است. به سبب وجود چنین تعالی، دولت از دید هگل قدر قدرت و آزادیبخش و محصول تاریخ است (پیشین، ۱۷۹).

دولت در هگلیانیسم به درجه ای از برتری می رسد که آن را نتیجه بلوغ اندیشه انسان و آگاهی روحانی و نقطه کمال زندگی اجتماعی تلقی می کند. از دید وی تاریخ از شرق آغاز می شود و انجام آن در غرب است. وی بر آن است که ما با امپراتوری ایران به دلان تاریخ وارد می شویم. ایرانیان نخستین مردمان تاریخ اند. شرق می پنداشت تنها یک تن آزاد است و یونان و روم می پنداشتند که فقط برخی آزادند، پس دموکراسی و آریستوکراسی پس از استبداد شرقی به میان می آید. امروز آلمانی ها می دانند که همه آزادند و شکل سوم یعنی پادشاهی (رایش) پدید می آید... از این رو ابتدا باید از شرق شروع کرد و به غرب رسید. هر چند هگل در این بخش از اندیشه اندکی دچار افراط و خیال می شود و می پندارد که امپراتوری ژرمنی نقطه نهایی و تجلی تاریخ جهان خواهد بود - و عملاً دیدیم که اینگونه نشد- با این حال باید با اندکی احتیاط به فلسفه تاریخی و اجتماعی وی در زمینه دولت نزدیک شد.

هگل ایرانیان را نخستین قوم تاریخی و ایران زمین را نخستین دولت شاهنشاهی (Reich) می پندارد و به این موضوع قائل است که شاهنشاهی ایران با پادشاهی های اروپا دارای نسبت بود.

او می نویسد: شاهنشاهی ایران، امپراتوری (Reich) به معنای جدید کلمه است. چنانچه امپراتوری کهن آلمان و امپراتوری ناپلئون بودند. زیرا از دولت های (Staaten) چندی فراهم آمده که در واقع به یکدیگر وابسته اند. اما هر یک شخصیت خاص، رسوم و حقوق خود را حفظ کرده اند (به نقل از طباطبایی، الف، ۱۴۴).

دولت-ملت؛ فریافتی به نام دولت تا سده شانزدهم میلادی رواج سیاسی نیافته بود. نخستین کاربرد آن در این سده به ماکیاوللی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) نسبت داده شده است. برای یونانی ها نیز این مفهوم ناشناخته بود و بجای واژه دولت از اصطلاح پولیس استفاده می کردند. امروز متفکران سیاسی در مورد تعریف دولت-ملت توافق نظر ندارد و تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است. این اختلافات بیش از هر چیز به سرشت دولت مربوط است. تعریفی که گارنر به دست می دهد تا اندازه زیادی کامل تر از تعاریف دیگر است. به عقیده وی دولت-ملت اجتماع انسان های کم و بیش زیادی است که سرزمینی را در تصرف دائمی داشته و از کنترل خارجی برکنار و حکومت سازمان یافته ای دارند و بیشتر ساکنان آن سرزمین عادتاً از دولت خود حمایت می کنند (عالم، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

نظریه اصولی و بنیادین «یک ملت یک دولت» به عنوان رکن "دولت ملی" National State نخستین بار از سوی مازینی بیان شد. جان استوارت میل نیز از جانبداران آن بود. این انگاره بدان معنی است که هر ملتی باید به صورت یک دولت مستقل سازمان یابد (پیشین: ۱۵۹).

دوم/ پیشینه تاریخی: هر گونه بررسی تاریخی فریافت دولت (چه سنتی، چه مدرن و یا ملی) لاجرم باید با بررسی تاریخی حکومت های پیشین ایران و کالبد شکافی ماهوی آن ها همراه باشد. استاد سیدجواد طباطبایی بر این اندیشه است که تبیین مفهوم دولت در ایران دوره ی گذار و توضیح دگرگونی های آن بدون بازگشت به کهن ترین دریافتی که ایرانیان باستان از فرمانروایی پیدا کرده بودند و برپایه آن نخستین شاهنشاهی جهانی را بنیانگذاری کردند ممکن نیست. (طباطبایی، ۱۳۸۵: الف: ۱۳۸) دریافت ایرانیان باستان از نظام حکومتی یکی از استوارترین عناصر اندیشه ایرانیان است و به رغم حوادث تاریخی تداوم پیدا کرده است. از این رو به نظر می رسد هرگونه کوششی برای تبیین نظریه دولت در ایران حتی در دوره های متاخر جز با بازگشت به خاستگاه های اندیشه سیاسی ایران شهری و واقعیات تاریخ ایران امکان پذیر نیست (پیشین: ۱۳۹).

طباطبایی با استناد به پژوهش های تاریخی و موشکافانه که در مورد ماهیت حکومت های سنتی ایران در گذشته انجام یافته می گوید قدرت پادشاه در ایران هخامنشی گرچه قدرت مطلق بود ولی خودکامه نبود و در آغاز موضوع سلطنت (که از باب سلطه و سلطه جویی است) موضوعیتی نداشت. "کلاریس هرنشمنیت" نیز نشان می دهد که سخن هگل که می گفت چیره شدن پارسیان بر اقوام دیگر با بزرگداشت ویژگی ها و آیین های آنان همراه بود با واقعیت سازگارتر است (پیشین: ۱۴۲).

با بازگشتی به تاریخ ایران می توان رگه های نیرومند از توجه به خرد جمعی را پیدا کرد و بر خلاف نظر کلی و شتاب زده هگل همواره این گونه نبود که سرنوشت کشور و مردم در دست یک تن باشد. در برهه هایی از تاریخ البته به جز دوره ساسانی، همواره برخی از پادشاهان ایران از سوی انجمن هایی برگزیده می شدند و پیران قوم در این انجمن ها دخالت داشتند. این سامانه به ویژه در دوره اشکانی که مجلس مهستان گزینش شاهان و رایزنی پیرامون مسائل حساس را در دست داشتن نمایان است. اما به هر روی دموکراسی دریافتی نوین از فرمانروایی است که خود محصول دوران مدرن می باشد و نه سنت قدمایی چه در ایران و چه در یونان و روم.

صفویان و حکومت ملی؛ در مورد تشکیل دولت و یا دولت ملی در ایران و گذشته تاریخی کشور ما جستارهایی در مورد برآمدن حکومت صفویان انجام یافته است. به این شکل که به خاطر تحقق وحدت سرزمینی ایران و بازگشت مرزهای ایران به دوران پیشین در دوره صفوی برخی بر این باورند که صفویان یک دولت ملی در ایران تشکیل داده اند.

به نظر می رسد جستجوی نظام دولتی در معنای امروزی در دوران صفوی و به طریق اولی دولت ملی، جستجوی بی حاصلی خواهد بود و به دلایل بسیار با شکست نظری روبرو خواهد شد. دکتر طباطبایی در این زمینه می نویسد: اندیشه سیاسی در ایران آغاز سده شانزدهم میلادی به دنبال انحطاط تاریخی ایران زمین و زوال اندیشه، در هاویه ی تکرار هیبوط کرده بود و بدهی است که نمی توانست شالوده ای برای تشکیل دولت ملی در ایران فراهم نماید. تردیدی نیست که برآمدن صفویان و وحدت سرزمینی ایران را می توان حادثه ای بی سابقه در دوره اسلامی تاریخ ایران دانست، اما ارزیابی این واقعه به عنوان تشکیل دولت ملی در ایران درست نمی نماید. والتر هینتس پژوهشگر آلمانی در اثر خود به نام *تشکیل دولت ملی در ایران برآمدن دولت صفوی را سرآغاز یک "دولت ملی"* دانسته است در حالی که بروکلمن در *تاریخ ملی و دول اسلامی* این ادعا را به کلی رد کرده و به درستی نوشته است که در این سلسله مظاهر و مصادیق ملی وجود ندارد و به حکومت ایشان نمی توان عنوان ملی داد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ب: ۲۵۳).

پژوهشگر تاریخ اجتماعی ایران معتقد است که بر اساس ارزش های دوران جدید، که همزمان با برآمدن صفویان در مغرب زمین استقرار می یافت، دوره صفوی نه تنها از دید سیاسی بلکه حتی در قلمرو فرهنگ و ایران دوره اسلامی دوره ای بود که انحطاط تاریخی ایران که با یورش مغولان آغاز شده بود برای سده های آینده تا آماده شدن مقدمات نهضت مشروطه خواهی تثبیت شد (پیشین، ۲۵۷).

البته در این داوری نباید جانب انصاف را از دست داد. همگان می دانیم که دوره صفویه عیب و هنر را هر دو یکجا داشت و بر نمط بسیاری از پادشاهان ایران، پادشاهان صفوی نیز خیر مطلق یا شر مطلق نبودند. در این جا نیز رد نظریه ملی بودن دولت صفویان چیزی از خدمات آنان در یکپارچگی ایران زمین نخواهد کاست. پس اگرچه نظام حکومتی صفوی صورتی از دولت است که سالها در امپراتوری های بزرگ خاور باستان به وجود آمده اند اما نمی توان آن را دولت در معنای ملی تلقی کرد بلکه این سلسله تنها نشانه هایی از دولت جدید را دارد. زیرا تشکیل دولت ملی نیازمند اندیشه سیاسی نو آئینی است که مفاهیم بنیادین آن ملت و مصلحت آن باشد و چنین اندیشه هایی تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی نتوانست در ایران شکل بگیرد (طباطبایی، ۱۳۸۵، الف: ۱۲۱).

• پدیده دولت ملی نتیجه گفتمان ملت گرایی:

به هیچ وجه قابل تصور نخواهد بود اگر تلاش کنیم حاکمیت ملی و به پیروی از آن دولت ملی را نتیجه ی گفتمانی جز گفتمان ناسیونالیستی بدانیم و این نوع از دولت یا حاکمیت را به روندهای دیگر فلسفی یا تاریخی پیوند دهیم. مشخصه اصلی ناسیونالیسم سیاسی، دولت ملی یا ملت-کشور است. حکومت ملی نیز با ویژگی های دموکراتیک و مشارکت توده ها در امور سیاسی شناخته می شود. حقیقت این است که فقط با ظهور این جنبه از ناسیونالیسم (بعد سیاسی و مردمسالار) است که ملت وجود عینی می یابد. بنابراین پیدایش ناسیونالیسم متقارن است با پیدایش حکومت های ملی دموکراتیک (رحمانیان، ۱۳۷۲: ۱۹۸). در متن انقلاب فرانسه بود که تصور ملت در عمل و در بیان حقوقی و سیاسی پذیرفته شد. از دید انقلابیون ملت تنها منبع مشروعیت قدرت سیاسی بود. در اینجا مفهوم ملت مبین اندیشه شهروندی مشترک، عمومی و برابر است (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۳۶).

• **دولت پنهان یا مافیای سیاسی:** در مورد این اصطلاح سیاسی یعنی دولت در دولت یا مافیای سیاسی (= دولت ژرف، دولت پنهان، دست های پنهان سیاسی، گروه های فشار دولتی) که در هر کشوری با عناوین خاص آن کشور شناخته می شود تا کنون در ایران پژوهش یا نوشته ای گسترده و جامع صورت نگرفته است. حتی نام ویژه و مشخص که برای همگان معرف ماهیت آن باشد وجود

ندارد. در این جا مناسب می بینیم که با توجه به بررسی دولت و تعاریف آن و موانع اعمال حاکمیت ملی، گریزی نیز به چیستی و ماهیت و داستان این مقوله که در این نوشتار از آن با نام «دولت پنهان» نام برده خواهد شد، بزنیم.

نگارنده در جستجوی یافتن معنایی مشابه این مفهوم در منابع علوم سیاسی تا آنجا که در دسترس بود در اثر دکتر نقیب زاده با عنوان درآمدی بر جامعه شناسی، معنایی نزدیک به مقوله دولت پنهان یافت که به جاست پیش از وارد شدن به جستار، این سطور نیز یادآوری شده و پس از آن بحث را با منابع بیگانه ادامه دهیم.

نقیب زاده در بحث گروه های فشار سیاسی و در تقسیم بندی که بر پایه شخصیت حقوقی اعضای گروه های فشار سیاسی انجام داده است، گروه های فشار را به اعتباری به گروه هایی که اعضای آن شهروندان معمولی نبوده و در سازمان های دولتی به عنوان یک گروه دارای منافع خاص هستند و دست به اعمال فشار بر مجموعه نهادهای دولتی یا غیر دولتی می زنند و حتی از تهدید هم ابایی ندارند و جزء گروه های حقوق عمومی (با اندکی مسامحه) محسوب می شوند، نام می برد. برای نمونه آنطور که از اسناد بر می آید ترور کندی در سال ۱۹۶۳ حاصل تباری سازمان سیا و پنتاگون بوده است با این تفسیر که این دو نهاد، از سیاست نزدیکی کندی به شوروی که سبب کاهش نفوذ این دو می شد ناخرسند می بودند (نقیب زاده، ۱۳۸۷: ۲۱۸). پس در منابع سیاسی ما مفهوم دولت پنهان، با تقسیم بندی گروه های فشار درون حکومتی مناسبت و انطباق دارد.

پروفسور "باسکن اُوران" از استادان علوم سیاسی ترکیه دولت پنهان را این گونه تعریف می کند: هنگامی که عنصر مشروعیت و قانونی بودن اعمال زور و اجبار، از تعریف حقوقی دولت حذف شود آنگاه مفهوم «دولت پنهان» به دست می آید. وی ادامه می دهد که این شناسایی و تعریف سه شرط را به دنبال دارد:

دولت پنهان یا مافیای سیاسی (دولت در دولت) زمانی ظهور می کند که فرد یا افرادی "از درون دولت" و با استفاده از امکانات دولتی بصورت غیرقانونی برای بکارگیری زور وارد عمل می شوند. منسوبین دولت پنهان در هر حال باید نماینده یا برگزیده یا گماشته دولت و بخشی از اداره باشند. برای نمونه بکارگیری اجبار غیرقانونی از سوی یک شرکت امنیتی (حفاظت شخصی) داخل در تعریف دولت پنهان نیست. سوم این که تعداد افراد این محفل اهمیتی ندارد مهم این است که این فرد یا افراد در چارچوب یک طرح و برنامه مشخص و هدفدار حرکت نمایند.

کمیته متحد هماهنگ سازی (A C C): کمیته متحد هماهنگ سازی Allied Coordination Committee نام رسمی سازمانی به کلی سری و زیرزمینی است که از سوی ایالات متحده در دوران جنگ سرد برای جلوگیری از نفوذ و قدرت گیری کمونیسم در کشورهای بلوک غرب و جانبدار امریکا و به طور خاص کشورهای عضو ناتو بنیانگذاری شد و اکنون بعد از پایان جنگ سرد در جهان به نام "گلا دیو" شناخته می شود. این سازمان مخفی که لایه های بالای آن را دولتمردان و سیاستمداران و نویسندگان طراز اول کشورها تشکیل می دادند در سال ۱۹۵۲ از طرف سیا تاسیس شد. گلا دیو در زبان ایتالیایی به معنی شمشیر است و از این سازمان امروزه معمولاً با این عنوان نام می برند. هدف از این حرکت جاسوسی، بحران زایی، تحریک، جلوگیری از نفوذ بلشویسم و از همه مهمتر مقاومت های داخلی در صورت اشغال کشور از سوی شوروی یا پیروزی جناح های نزدیک به آن بود. بعد از تاسیس بیش از ششصد نیروی ورزیده و آموزش دیده از سوی سیا و سازمان جاسوسی انگلستان در دولت های مختلف جهان مشغول به کار شدند که هر کدام از آنها در کشورهای نیروهای خود را نیز داشتند و با این

حساب نیروهای وابسته به گلا دیو در جهان جمعا به پانزده هزار تن می رسيد. بعد از فروپاشی شوروی تحقیقات مقامات دولتی باعث شد تا اسرار این سازمان که در دوران جنگ سرد بعنوان یک دولت پنهان عمل می کرد فاش شود. این سازمان در یونان زیر نام B-8، در بلژیک SDRA-8، در اتریش SCHWERT در فرانسه گل توفان، در اسپانیا سازمان ضد ترور، در بریتانیا شبکه مخفی انگلستان، در ترکیه Kontrgerilla یا گلا دیو و... کار می کرد. نهادهای اطلاعاتی و امنیتی موازی در این کشورها و همچنین آرتش بهترین محمل دولتی برای منسوبان این شبکه مخفی بود که با ایجاد لابی های سری در جهت منافع امریکا حرکت می کردند.

در آغازهای سال ۱۹۹۰ یعنی دقیقا پس از پایان جنگ سرد در پی فشار حقوقدانان ایتالیا برای افشای راز ترورهای سیاسی بیست سال اخیر بسیاری از اسرار این سازمان فاش گردید. اعترافات اندروئوتی نخست وزیر ایتالیا شک بزرگی در آن زمان بر افکار عمومی و محافل سیاسی غرب وارد کرد. از جمله ریچارد برنک مامور پیشین امنیتی فاش ساخت که لژ ماسونی P-2 یک ساختار موازی ناتو بود و سیا ماهانه ده میلیون دلار برای فعالیت های آن می پرداخت (شهبازی: ۵۶) و نیز بعدها افشاگری های در مورد اسناد اعظم این لژ و رابطه وی با گلا دیو منشر شد و پرداخت های مالی آمریکا به او برملا گردید. فردوست در خاطرات خود به سیستمی مشابه اشاره می کند که گرته برداری از نهضت مقاومت ملی فرانسه بود و ظاهرا همان گلا دیو مورد بحث می باشد. در این شبکه می بایست در زمان صلح خانه های امن با پوشش و اختفای بالا در قالب خانواده و... درست و در هر محل مقداری پول، طلا، اسلحه و بی سیم نگهداری گردد (پیشین: ۵۷).

در زیر به بررسی مقوله دولت پنهان در سه کشور ایتالیا، ترکیه، ایران و اخلاص های آن در حاکمیت کشورها با تاکید بر نقش گلا دیو می پردازیم. با این توضیح که وجود دولت مخفی در یک کشور ملازمه ای با نفوذ قدرت های بیگانه ندارد و در شرایطی ممکن است این سیستم به صورت مستقل عمل نماید و نتیجه کار آن به سود کشور یا زبان کشور منتهی گردد.

در ایتالیا بین ۸۰-۱۹۶۹ نزدیک به چهارهزار و سیصد ترور رخ داد که بیشتر این ترورها چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم از سوی گلا دیو طراحی شده بود. تحریک، تطمیع، کمک مالی و نظامی، آماده سازی افکار همگانی از طریق جناح مطبوعاتی و رسانه ای گلا دیو، دشمن تراشی و گروه سازی های دروغین همه از تاکتیک های این سازمان برای به آشوب کشاندن جامعه جهت نیل به اهدافش بود.

ایتالیا یکی از مراکز عمده نفوذ گلا دیو بود. در این کشور در ۱۲۹ نقطه محل های نگهداری اسلحه و مهمات و تجهیزات نظامی و رادیویی تاسیس شده بود (غالبا دفن می شدند) تا در صورت لزوم مورد کاربرد قرار بگیرند.

ترکیه همانند ایتالیا دارای مافیای اقتصادی-سیاسی نیرومندی بوده و هست که در بسیار از مواقع از قدرت مانور و ابتکار عمل بالایی برخوردار می باشد. ترکیه به عنوانی شرقی ترین عضو ناتو در خط مقدم و تیررس روسیه قرار داشت و هر آن ممکن بود از سوی این کشور اشغال و یا از سوی جناح های سیاسی نزدیک به شوروی از کنترل امریکا خارج شود و با توجه به اینکه در دوران جنگ سرد دارای نظام اقتصادی ناتوان و بنیه نظامی ضعیفی بود بیش از هر کشور دیگر نیازمند یک سازمان مخفی برای کنترل اوضاع سیاسی به سود ایالات متحده تلقی می شد.

مقوله دولت پنهان که در ادبیات سیاسی ترکیه از آن با نام دولت ژرف یاد می شود همیشه در این کشور مورد توجه بوده است. سابقه وجود چنین سیستمی در نظام دولتی ترکیه به "تشکیلات

مخصوصه" می رسد که در زمان افتدار کمیته اتحاد و ترقی به وجود آمده بود(آلیای:۲۰۰۷). این تشکیلات در آن دوران گویا به نوعی دولت پنهان یا دولت در دولت به شمار می رفته که رفتار سیاست مردان را کنترل و در صورت لزوم مداخله می کرده است.

گلادیو پس از تشکیل بسال ۱۹۵۶ پس از مدتی در ترکیه ریشه دواند و عامل پشت پرده بسیاری از اتفاقات سیاسی از جمله کودتای ۱۹۸۰، قدرت گیری حزب کارگران کردستان (پ ک ک)، قتل ها و ترورهای سیاسی و... گردید.

نخستین دولتمرد ترکیه که رسماً وجود چنین سازمانی را پذیرفت نخست وزیر، سابق بلند اجویت بود(سال ۱۹۷۴). وی مداخله ارتش در ۱۹۶۱ در امور سیاسی را محصول کار گلادیو اعلام کرد. سلیمان دمیرل(از سیاستمداران برجسته و راست گرای ترک که دولت وی در کودتای ۱۹۸۰ سقوط و او نیز همچون بسیاری از همکاران خود زندانی شد) در برنامه تلویزیونی در مورد وجود دولت پنهان گفت چنین چیزی وجود دارد. دولت پنهان نظامیانی هستند که جمهوری را تشکیل دادند. نهادی است که همواره مراقب دولت است و از سقوط یا انحراف آن جلوگیری می کند. آن ها دولت دیگری نیستند از درون خود دولت هستند ولی به هنگام مداخله، تبدیل می شوند به دولت پنهان(دمیرل، ۲۰۰۵: N.tvmsnbc). علاوه بر موارد بالا تا کنون طیب اردوغان و معاون وی بوجود دولت پنهان در رژیم سیاسی ترکیه اشاره کرده اند.

ایران در دوران جنگ سرد و پیش از ۱۹۷۹ عضو پیمان ناتو نبود ولی یکی از متحدان استراتژیک ایالات متحده در منطقه به شمار می رفت. با نگاهی به تاریخ همروزگار کشورمان رد پای دولت پنهان را به راحتی می توانیم بیابیم. با این تاکید که این دست های پنهان و مافیای سیاسی همواره به عنوان دست های استعمار و بیگانه در ایران عمل کرده اند. تاریخ کشور ما در دوران همروزگار هیچگاه خالی از دخالت های بیگانه نبوده است. هر چند در کشور ما هیچگاه سیستمی همچون گلادیو یا نمونه های مشابه کمیته متحد هماهنگ سازی وجود نداشته است اما به جای آن سازمانی نیرومندتر و مطیع تر در اختیار انگلستان وجود داشته که از طریق آن همه نیات خود را به انجام می رساند. فراماسونری و لژهای بیشمار آن که اعضای آن را بلند پایه ترین سیاستمداران و نخبگان کشور تشکیل می دادند همچون عناصر و نمایندگان استعمار عمل می کردند. نخستین لژ ماسونری ایران به صورت مستقل پس بیست شهریور ۱۳۲۰ در کشور و با آمدن محمد خلیل جواهری (لبنانی الاصل) و تاسیس لژ همایون - مولوی بعدی - تاسیس شد(رائین، ۱۳۵۷: ۴). زیرا رضاشاه در دوران خود به شدت با فعالیت چنین نهادهایی مخالف بود و اجازه حرکت به هیچ لژی نمی داد این بدان معنا نیست که پیش از رضاشاه فراماسونری دستی در ایران نداشت. امروز می دانیم که برخی از کلیدی ترین دولت مردان آن دوره تحت فرمان مستقیم یا غیر مستقیم نیروهای بیگانه قرار داشتند ولی روند اتصال به فراماسونری پیش از تشکیل لژ همایون تابع مدل دیگری بود.

به هر حال پس از خروج وی از کشور و ورود محمد خلیل جواهری از لبنان به ایران با تاسیس نخستین لژمستقل اولین دانه های دولت پنهان ایران ریخته شد.

از آن جا که در این نوشتار قصد بررسی فراماسونری نیست، تنها به یک نمونه از اقدامات این نهاد به عنوان عمده ترین منبع دولت پنهان ایران که داستان جدایی بحرین از ایران بود اشاره می گردد که طی یک دسیسه انگلیسی - ماسونری با همکاری مجلس دوره بیست و دوم متشکل از دو حزب اکثریت - ایران نوین و حزب مردم و اقلیت پان ایرانیست که اکثریت قریب به اتفاق دو حزب نخست فراماسون می بودند، از ایران جدا شد. در این دوره از مجلس تنها فراکسیون پارلمانی حزب پان ایرانیست نسبت به

اقدامات دولت هویدا - که خود نیز ماسون بود- از طریق طرح استیضاح دولت اعتراض نمود. بقیه اعضای حزب مردم و ایران نوین در راستای سیاست های انگلستان یا سکوت اختیار کردند و یا با دسیسه مزبور هماهنگ شدند. پس از انقلاب و برملا شدن اسناد ساواک به صورت واضح مشخص گردید که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان احزاب مردم و ایران نوین عضو لژهای ماسونی بودند (موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۵: ۴۶۱).

سازمان بی سیم؛ حسین فردوست در خاطرات خود به سازمانی مشابه سازمان گلا دیو در ایران اشاره می کند که جزئی از یک طرح جهانی به شمار می رفت (شهبازی: ۵۷) به نام سازمان بی سیم. که گویا تنها در فاز عملیات پارتیزانی همانند گلا دیو بوده. تا کنون هیچ سندی دال بر وجود شاخه ای از گلا دیو در ایران منتشر نشده است و شاید دلیل این موضوع این باشد که این سازمان فقط برای کشورهای عضو ناتو به وجود آمده بود ولی اگر فعالیت های چنین سازمانی را (سازمان بی سیم) در ایران جدی بگیریم آنگاه باید پرسید که چه کسی مسئول هماهنگی و تاسیس خانه های امن و دفن اسلحه بوده و اسناد مربوط به چنین تشکلی اکنون کجا هستند. به هر روی در مورد وجود دولت پنهان در ایران پرسش های بی پاسخ و بی پایانی وجود دارد که شاید پاسخ به آنها نیازمند زمان و مستندات بیشتری باشد.

کمپانی خیانت؛ پیش از پایان بردن این بخش بایسته است که به یک مصداق دیگر یا همانند از دولت مخفی در ایران اشاره گردد. نگارنده در جستجوهای خود در تاریخ همروزگار ایران برای یافتن دستهای دولت پنهان یا کسانی که به چنین چیزی باور داشتند یا آن را حس کرده بودند به نوشته های مرحوم کسروی برخورد. چیزی که احمد کسروی از آن به نام «کمپانی خیانت» نام می برد (کسروی، ۱۳۲۳: ۴۴) و اعضای آن را دولتمردان و سیاست پیشگان معاصر ایران از مشروطه تا دوران محمدرضا شاه می دانست. کسروی در کتاب دادگاه می نویسد: «یک داستان دیگر که در خور اندیشه است آنکه اینان در هر دوره ای بودند و هستند. مثلاً همان هژیر و ساعد ... در زمان رضا شاه که دوران دیکتاتوری خوانده می شود می بودند و چون او رفت و دوره دموکراسی پیش آمد باز هستند و می باشند... هنگامی که رضاشاه افتاد و آزادی آغاز گردید فروغی که نخست وزیر گردید اگر او مرد ساده ای بود بایستی هیچ یکی از کسانی که در زمان دیکتاتوری وزیر شده یا در سر کارهای بزرگ بوده اند را به کابینه نیاورد. پس چه شد که همه وزیران را از همان کسان برگزید؟... من زمانی که درباره تاریخ مشروطه به جستجوهای پرداخته بودم یکی از دشواری ها در برابر من همین داستان بود. زیرا می دیدم که یکدسته همیشه در کار بوده اند. در زمان مظفرالدین شاه کمترین گرایش از خود به جنبش نشان ندادند. با اینحال همانکه دستگاه مشروطه چیده شد اینان گرد آن را فراگرفتند و رشته کارها را در دست داشته اند. سپس که محمد علی میرزا مشروطه را برانداخت یکسره به نزد او رفته اند و باز در کار بوده اند سپس که محمد علی میرزا برافتاد باز به مشروطه بازگشته اند» (پیشین: ۴۰).

کسروی اعتقاد داشت که این مافیای سیاسی و ریشه دار در ایران که از چنان قدرتی برخوردارند که "در استبداد می بودند، در مشروطه می بودند، در زمان محمد علی میرزا می بودند، در زمان رضاشاه می بودند و در دوره دموکراسی هم هستند" و اگر ریشه کن نشوند همیشه خواهند بود، تنها متشکل از وزیران و نخست وزیران نیستند و دارای ریشه های اشرافی و خانوادگی نیز می باشند و جز اندیشیدن به منافع خود حتی به قیمت خیانت به وطن در بند چیز دیگری نیستند. کسروی ادامه می دهد: «در زمان رضاشاه اینان نیروی خود را می داشتند و چیره می بودند. راست است که در برابر او ایستادگی نمی توانستند نمود. ولی رضاشاه نمی توانست اینان را برکنار گرداند. اینکه روزنامه ها رضاشاه را

دیکتاتور می نامند چنین می دانند که همه اختیار در دست او می بوده و این از ناآگاهی آنان است» (پیشین: ۴۱).

کسروی سقوط ایران در شهریور ۱۳۲۰ را به همین کمپانی خیانت نسبت داده و سیاست ورزانی چون فروغی، ساعد، هژیر، صدر و... را از اعضای این کمپانی و نهادهایی چون رادیو ایران را ابزار دست "آن کمپانی شوم" می پندارد.

• حاکمیت ملی در قانون اساسی مشروطیت:

قانون اساسی مشروطه قدم بزرگی در نیل به حاکمیت ملی و محدود کردن قدرت پادشاه برداشت. این قانون افزون بر استوار کردن مجلس شورای ملی به عنوان رکن اساسی قانونگذاری اختیارات اقتصادی و مالیاتی گسترده ای به مجلس داد و اعتبار قراردادهای بین المللی دولت را به منوط به تصویب نمایندگان ملت کرد که نمونه ی اعمال آن ردّ لایحه گرفتن وام از روس و انگلیس از سوی مجلس اول بود که در راستای اعمال حاکمیت ملی صورت گرفت (امیرارجمند، ۱۳۷۲: ۱۵). در متمم قانون اساسی مشروطه نیز حق حاکمیت ملی در قالب اصل سی و پنجم نمودار شد. سلطنت ودیعه ای است که از "ملت" به پادشاه واگذار می شود.

• شیخ محمد خیابانی کوشنده ای آوانگارد در راه حاکمیت ملی:

شیخ محمد خیابانی از مبارزان و کوشندگان آرمانخواه آذربایجانی بود که شاید یکی از پیشروترین سیاست مردان ملت گرای کشور ما باشد. کسی که به خوبی با مفاهیم نظری زمان خود به ویژه مقوله حاکمیت ملی آشنایی داشت. وی نخستین روزنامه ایرانیان قفقاز را به دو زبان فارسی و ترکی در ژانویه سال ۱۹۱۸ در باکو به چاپ رساند. این روزنامه که «آذربایجان جزو لاینفک ایران» نام داشت پس از به قدرت رسیدن حزب ترکیه گرای مساوات در آران یعنی پس از سیزده شماره از انتشار بازماند. خیابانی در جریان جنگ جهانی نخست با مقامات عثمانی در آذربایجان درگیری پیدا کرد او به عنوان یک رهبر شیعه میهن پرست هم با تسلط عثمانیان سنی بر آذربایجان مخالف بود و هم با دسیسه هایی که کمیته اتحاد و ترقی و مساواتی ها زیر نام پان تورانیسم در سر داشتند (زیرینسکی، ۷۲: ۸۴). خیابانی به هنگام اشغال تبریز از سوی قوای عثمانی واکنش های سختی بر علیه آنان نشان داد و مدتی زندانی گردید.

درون مایه روزنامه آذربایجان جزو لاینفک ایران پر بود از نوشتارهای میهنی و ملی که جهت خنثی کردن دسیسه ها و ادعاهای بی اساس زیاده خواهان ترک نوشته می شد و بیشتر نویسندگان آن نیز آذربایجانیان مقیم قفقاز بودند. در این دوران خیابانی همت خود را بر بیدار کردن شعور ملی ایرانیان آذری و دور مبارزه ضد استعماری با عناصر پان ترکیست صرف نمود.

روزنامه آذربایجان در شماره یکم خود و در سرمقاله ای که به قلم علی قلیزاده (سردبیر) نگاشته شده است می نویسد: ...البته غایه آذربایجانی ها اعمار ایرانی است. آزاد، مستقل، متحد، مقتدر. تا دنیا است پرچم شیروخورشید نشان در آذربایجان در اهتزاز است. آذربایجان روح ایران است (قلیزاده، ۱۹۱۸) و در جای دیگر می نویسد: ما می خواهیم که مملکت ما کم کم در تحت بیرق شاهنشاهی مشروطه و به زمامداری وزرای ایران پرست و نظارت مجلس دوباره خرم و آباد و رشک گلستان گردد (پیشین).

زندگی و کوشش های ملی خیابانی در دو صحنه و در دو زمینه امروزه برای ما ارزشمند و درخور پژوهش است. نخست زندگی و تلاش های وی در مهاجرت و در سرزمین قفقاز و مبارزات پیگیر وی به عنوان برجسته ترین مبارز سیاسی آذری در آران بر علیه پان ترکیسم و عثمانی گری، دودیکر مبارزات ضد استعمار او در درون مرز بر علیه امپریالیسم به ویژه روس. ماهیت تلاش های دسته نخست را به

خوبی می توان از نوشته های روزنامه آذربایجان جزو لاینفک ایران دریافت و ماهیت کوشش های ضداستعمار در درون مرز را از سخنرانی های آتشین وی در پدافند از حاکمیت ملت ایران بر سرزمین خود می توان دریافت.

شیخ محمد خیابانی در جوانی پیش نماز مسجد جامع و مسجد کریمخان زند در تبریز بود و در دوران مشروطه به حزب اجتماعیون عامیون (به رهبری علی مسیو) پیوست.

وی در سال ۱۲۸۸ خورشیدی به نمایندگی از مردم تبریز وارد مجلس شورای ملی شد و با اقدامات ضدملی روس بر علیه دولت ایران رویاروی کرد (رواسانی، ۱۳۸۷: ۲۲۶). خیابانی در سخنرانی میدان سبزه میدان تهران در مخالفت با اولتیماتوم روسیه تزاری گفت: «ملتی که شش هزار سال سابقه استقلال دارد به آسانی از استقلال خود صرف نظر نخواهد کرد. زیرا استقلال هر ملتی شرافت اوست. اگر نتوانیم کشور خود را حفظ کنیم لااقل در راه وطن جان خواهیم داد». سخنرانی خیابانی با فریادهای زنده باد ایران و پاینده ایران پایان یافت (رئیس نیا: ۲۹۲؛ به نقل از رواسانی)

خیابانی در طول مبارزات خود با عناصر خودکامه ای چون عین الدوله، وثوق الدوله، شجاع الدوله و قراردادهای چون داریسی مخالفت نمود. در ۱۳۲۵ قمری به علت کارشکنی های شجاع الدوله در انتخابات مجلس شورای ملی در قالب حزب دموکرات اعتراضات و واکنش های سختی نسبت به استبداد حاکم نشان داد.

با به ریاست دولت رسیدت عین الدوله (یکی از بزرگترین دشمنان مشروطه و صدراعظم دوران استبداد) خیابانی و همزمانش برنامه های بزرگ اعتراضی در تبریز در قالب سخنرانی برپا داشتند و خیابانی که سخنرانی چیره دست بود مردم آذربایجان را به قیام علیه استبداد فراخواند. در همان دوران در روزنامه تجدد چنین نگاشت: ای آذربایجان که قیام کرده ای، عزم جانسپاری جزم کرده ای، دوست نداری، رفیق نداری، ایرانی هستی به غیر از ایرانی ایران را مددکاری نمی تواند بود... ملک مشرف به موت کیانیان با ثقلت دوش افکن خود استناد و پشتگرمی به تو دارد» (پیشین: ۳۹۹).

مرحله دوم قیام شیخ محمد خیابانی در شانزده فروردین تا ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی به درازا کشید. در طول این مدت نیز قدمی از اصول خود در راستای اجرای قوانین مشروطه و استقلال سیاسی ایران عقب نشینی نکرد. خیابانی در ارتباط با بنیادهای اندیشه ملت گرایی مردمی اصولگرا به شمار می رفت و حاضر نبود اصول حاکمیت ملی و استقلال کشور لحظه ای تعطیل شود. شیخ نه تنها نسبت به استعمار روس بلکه در برابر امپریالیسم روباه پیر نیز واکنش های سفت و سختی داشت و گویا در نامه ای به میرزا کوچک خان ضمن انتقاد از او می گوید: چه فرقی است بین شما و وثوق الدوله؟ وثوق الدوله می خواهد ایران را با مساعدت مشاوران انگلیسی اداره کند و شما می خواهید ایران را با مساعدت لشکریان روس اداره نمایید (رواسانی: ۲۳۱).

از ایرانم از شهر آزادگان؛ انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله بالاخره کاسه صبر خیابانی را لبریز کرد و مقدمه ای بر خیزش ملی او شد که به جنبش آزادستان نیز نامور است. خیابانی در آن سالها به لحاظ عملی با خودکامگی و استبداد قاجار و اشراف و فئودال ها بزرگ روبرو بود و به لحاظ تئوریک با شیطنت هایی که در آن سوی ارس انجام می یافت. در آن سال ها همان کسانی که خیابانی در جوانی با ایشان نیز مبارزات سرسختی داشت و روزنامه آذربایجان جز لاینفک ایران را در برابر ژاژخایی آنان منتشر می کرد، نام شمال رود ارس به آذربایجان تغییر داده بودند و حکومتی مستعجل در باکو تشکیل و پس از مدت کوتاهی با برآمدن بلشویسم و خیانت آتاترک به حزب پان ترکیستی مساوات به دست کمونیست

های تازه قدرت گرفته برافزوده بودند و شگفت آنکه پس سقوط دولت مساوات همچنان نام آذربایجان بر این خطه از قفقاز باقی ماند و این بار این کمونیست‌ها بودند که بر این نام تاکید می‌کردند. خیابانی با توان تحلیل بی‌مانند خود به خوبی از نیت آینده‌ی چنین حرکت‌هایی آگاه بود و "فتنه‌های امروزین را آن روز دیده بود" و برخاستگاه آن را به خوبی می‌شناخت. از این رو نام ایالت آذربایجان را به آزادستان دگر کرد تا هم طعنه‌ای باشد به خودکامگی حکومت قاجار از یکطرف و هم تمهیدی باشد برابر شیطنت‌های محافل بیگانه.

با توجه به محتوای سخنرانی‌های خیابانی و پافشاری مستمر وی بر مفاهیمی چون دموکراسی و حاکمیت ملی می‌توان وی را مبارزی آوانگارد (پیشرو) در زمینه مسائل و ضرورت‌های ملی دانست. او نیاز ملت ایران را به خوبی دریافته بود و راه‌های برون‌رفت از بن‌بست قاجاری را تبیین می‌کرد. مروری بر سخنرانی‌های وی در طول خیزش ملی آزادیستان نشانگر ژرفای باور او به اصل حاکمیت ملی و دموکراسی می‌باشد:

۸ اردیبهشت ۱۲۹۹: «ما می‌خواهیم در ایران یک نوع حکومت دموکراتیک تاسیس نماییم که عملاً حاکمیت ملت را، حایز یک استقلال تام و نائل یک آزادی کامل حرکت گرداند» (آذری، ۱۳۵۴: ۳۰۳).

۱۳ اردیبهشت ۱۲۹۹: «...ولی باید دانست که مراتب آزادی ایالت آزادستان هر قدر عالی باشد سایر ایالات ایران از آن کمتر نیستند. کاهه‌ها از شرق و غرب و شمال و جنوب ایران سرزدند و سراپای ایران موطن مقدس آزادیخواهان است» (پیشین: ۳۲۱).

۱۲۱ اردیبهشت ۱۲۹۹: «می‌خواهیم یک حکومت دموکراتیک در ایران تاسیس نماییم... ما از شهر تبریز شروع کرده‌ایم و به تدریج تمامیت ایران را نایل آزادی خواهیم ساخت...» (پیشین: ۳۴۶).

۸ تیر ۱۲۹۹: «قیام می‌خواهد اصول حاکمیت ملی را در ایران تاسیس کند» (پیشین: ۴۱۷).

۵ خرداد ۱۲۹۹: «ما مصمم هستیم از تبریز شروع کرده، آزادیستان و سپس تمام ایران را به یک حکومت ملی و آزاد نائل گردانیم» (پیشین: ۳۷۳).

۸ خرداد ۱۲۹۹: «در مسلک ما ایران مال ایرانیان است... این شعار ماست و ما به نام ایرانیت بهترین عقاید و مسلک ملل جدید دنیا را اخذ و تمثیل خواهیم نمود» (پیشین: ۳۷۷-۳۷۶).

۳۱ خرداد ۱۲۹۹: «اگر ایران مال ایرانی است باید شالوده مملکت را مجدداً ریخت و بنای آن را تجدید نمود و از نو ساخت. خزانه ایران مال ایران است، پلنیک ایران مال ایران است، وزارت خارجه ایران نیز باید مال ایران باشد...» (پیشین: ۴۱۰).

۱۰ تیر ۱۲۹۹: «ما می‌خواهیم حاکمیت ملی را در مملکت خود تاسیس نماییم... ملت را به هر وسیله‌ای که ممکن بود لخت کرده‌اند. ملت قیام کرده و می‌خواهد حاکمیت خود را تاسیس بنماید... حاکمیت ملت عبارت از این است که امور مملکت به دست نمایندگان ملت اداره شود... در ایران حاکمیت به طور مطلق باید ملت [ملی] باشد» (پیشین: ۴۲۰-۴۱۹).

۱۷ تیر ۱۲۹۹: «ما با کابینه حاضر وارد مذاکره خواهیم شد ولی با نظریاتی که می‌تواند حاکمیت ملت را در سراسر ایران تاسیس کند» (پیشین: ۴۳۵).

۲۲ خرداد ۱۲۹۹: «همه ایرانیان در این خاک پاک شریک‌اند و مانند شرکاء با ناموس و وجدان باید در آبادی و آزادی و استقلال آن بکوشند» (پیشین: ۴۷۳).

۳۰ مرداد ۱۲۹۹: «محو و نابود باد حکومت‌های آریستوکرات. حکومت‌های آریستوکرات که در مملکت ما حکمران بوده مشنوم‌ترین آثار خود را در مملکت باقی گذاشته و هیچکدام از تشکیلات اساسی ملی را از ضربات مجرمانه خود دریغ نداشته است... تبریز می‌خواهد حاکمیت به دست ملت باشد... هرگاه

تهران از قبول این نظریه سرپیچی کند ما با اصول رادیکالیسم، ایران را تجدید بنا خواهیم کرد» (پیشین: ۴۸۵).

• **آثار پذیرش اصل حاکمیت ملی:** کمابیش همه نظریه پردازان و تئوریسن ها و نیز سیاست مدارانی که به اصل حاکمیت و استقلال ملی باور دارند در همه کشور های جهان -از جمله ایران- و در همه سیستم های حقوقی معتقدند «اصل حاکمیت ملی به هیچ وجه قابل تجزیه نیست... با هیچ استدلال و ترفندی نمی توان بخشی از حاکمیت ملی را تجزیه کرد یا به دیگری واگذار [کرد]... اصل حاکمیت ملی اصلی فراقانونی، فرا اقتصادی، فرا روابط سیاسی و ناموس طبیعت زندگی ملت هاست» (پزشکپور، ۱۳۷۱: کیهان هوایی). بدیهی است پذیرش این اصل را نمی توان محدود به یک ژست سیاسی یا تئوریک دانست بلکه پذیرش این اصل برابر خواهد بود با: تدوین مبانی حقوقی و قانونی از سوی دولت در راستای "تفکیک قوا"، "پاسداری از مرزها" و "عدم پذیرش هرگونه تسلط بیگانه بر بخشی از خاک کشور" یا "سپردن منافع یا بخشی از منافع کشور" به آنان.

نظریه برتری حقوق داخلی کشورها بر حقوق بین الملل از همین چشم انداز قابل بررسی و تحلیل است (بیگدلی، ۱۳۷۳: ۸۲). هیچ کدام از معاهدات و پیمان ها و کنوانسیون های بین المللی و حتی حقوق بشری (به شرط الحاق) در صورت تعارض با اصل حاکمیت ملی و استقلال و یکپارچگی کشور، قابل اجرا و اعمال نیست. دولتی که به نام ملتی، کشور را اداره می کند در صورت خدشه وارد شدن به هر یک از این اصول (که در واقع همگی یک اصل بیشتر نیستند یعنی اصل حاکمیت ملی) موظف به اجرای معاهدات بین المللی نمی باشد. در این راستا ماده هشت اساننامه دیوان کیفری بین المللی پس از برشمردن نمونه جنایات جنگی به دولت ها اجازه می دهد حتی با توسل به زور هرگونه جنبش جدایی خواهانه را سرکوب نمایند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۸: ۸۱) که بی شک تبلور احترام به حاکمیت دولت ها و ملت ها در حقوق بین الملل می باشد. بنابراین اعتراض به برخورد با جنبش ها و حرکت جدایی خواهانه در یک کشور چه از سوی نهادهای داخلی و چه از سوی نهادهای حقوق بشری بین المللی فاقد هرگونه وجهه ی قانونی است.

یکی از نتایج حقوقی پذیرش اصل حاکمیت ملی عدم تقسیم و تجزیه و بخش کردن آن به افراد و آرای مردم است. حاکمیت ملی یک کلیت واحد و غیر قابل تقسیم و غیر قابل سهم بندی و غیر قابل بحث است. شهروندان در **کلیت آن** -بی کم و کاست- سهم دارند نه در بخش هایی از آن و کسی نمی تواند ادعای خروج سهم خود را نماید زیرا این "ملت" است که حاکمیت دارد نه افراد و ملت نیز پدیده ای است که حقوق آن نسبت به گذشته و آینده (نسل های بعدی) سرّیان دارد. از این روست که حقوق مسلم و شناخته شده ملت، از جمله اصل تمامیت سرزمینی را نمی توان به فراندم، پلبیسیت یا هرگونه رای گیری و انهاد، دولت فقط باید از این اصول و خطوط دفاع و نسبت به اعمال آن اقدام نماید.

ترسیم خطوط قرمز و ممنوعه «ملت» نیز بر همین اساس صورت می گیرد. اصل اعمال حاکمیت ملت از سوی دولت ملی این اجازه را به وی می دهد که خطوط قرمز ملت خود را مشخص و پاره ای از داشته های مسلم وی را حقوق فطری وی قلمداد نماید، ترسیم این خطوط در صورت نبود دولت ملی یا فطرت در انجام وظایف آن با خود ملت و نمایندگان آن است.

از دیگر آثار پذیرش اصل حاکمیت ملی، استقلال کشور و ملت است. "استقلال یک ملت" بی کم و کاست از آن همان ملت است و همانند حکومت و فرمانروایی به کسی جز ملت تعلق ندارد و اعمال آن از سوی ملت به دولت واگذار شده است. همچنانکه حق قانونگذاری از سوی ملت به "مجلس قانونگذاری" واگذار شده است و قوه مقننه به نام «ملت» این مهم را عهده دار می باشد. تمام این آثار

برآمده از پذیرش اصل حاکمیت ملی و برتری مطلق اراده «ملت» می باشد. در نتیجه هیچ پدیده و هیچ مقوله ای در صورت تعارض با موجودیت ملت قابل دفاع نیست.

● بهره سخن:

بشریت به طور طبیعی به ملت و ملیت های مختلف تقسیم می شود ملیت و ملت مقوله های ذهنی و انتزاعی نیستند بلکه کاملاً دارای عینیت و نمود بیرونی و اجتماعی می باشند. ملیت امری ذاتی و گوهرین برای شناخت مردمان است و اگر حاکمیت مبتنی بر آن بوده و بر اساس اراده ملت تاسیس و اداره شود دارای اصالت است. از این روست که حاکمیت ملت در دوران بلوغ بشری اصلی ترین و رایج ترین گفتمان سیاسی موجود است.

بی شک عالی ترین جلوه گاه مبارزات ضداستعمار ملت ایران شناساندن و در نهایت اعمال حق حاکمیت و استقلال آن است و هرگونه مبارزه ضداستعماری بدون توجه به این اصل کاری لغو و بیهوده می نماید.

تبارشناسی حاکمیت ملی در کشور ما بدون پرداخت به پیشروان و رهبران سیاسی اندیشه ملی در ایران کاری بیهوده می نمود به این سبب شناخت دستگاه فکری یکی از میهن دوست ترین و آزادیخواه ترین نخبگان سیاسی ایران و آذربایجان برای رونمایی از کارنامه مبارزان راه حاکمیت مردمی و ملی یکی از ضرورت های این کار است. شیخ محمد خیابانی همانند بسیاری از کنشگران سیاسی تاریخ معاصر ما که از خطه آذربایجان برخاسته اند ضرورت ها و نیازهای جامعه بزرگ ایرانی را شناخته و "فضیلت اندیشیدن به ایران" را در خود نهادینه کرده بود اما بحث در مورد حاکمیت ملت و پیامدهای حقوقی و سیاسی این اندیشه بسی بیشتر از آن است که در قالب یک نوشتار بگنجد و نیازمند شکافت نظری و بومی سازی و... است.

در این نوشتار تلاش شد تا جای ممکن با رویکرد پدیدارشناسانه و تعریف از ابتدا و نیز رویکرد کاربردی با آوردن نمونه ی "نظر و عمل" های بومی به مقوله حاکمیت و حاکمیت ملی نگریسته شود و در هر مورد تاجای ممکن دیدگاه سیاستگزاران و سیاست شناسان به مقوله مربوط یادآوری گردد.

شاید ایستایی در ساحت اندیشه و خرد و بررسی نظری مقولات از کاستی های اجتماعی و سیاسی امروز کشورمان باشد. به نظر می رسد تقدم اندیشه بر کنش سیاسی سالهاست که به طور جدی از سوی کنشگران سیاسی ریز و درشت ایران به فراموشی سپرده شده است از این رو تلنگر و نفرج فکری-هر چند کوتاه - در این دوران می تواند دارای مایه هایی از نیک فرجامی در آینده باشد.

امید است در آتیه پژوهش های بیشتر و پرمحتوا تری پیرامون این مهم (بررسی حاکمیت ملی) از سوی کارشناسان و استادان گرانقدر علوم سیاسی و حقوق صورت بگیرد و انتقاد و ایرادات بر نوشتار پیش رو بهانه ای شود برای کنکاش بیشتر در این زمینه.

● بن مایه ها

کتاب ها:

- ۱) طباطبایی، دکتر سیدجواد (۱۳۸۵ الف)؛ دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران، نشر نگاه معاصر.
- ۲) _____ (۱۳۸۷ ب)؛ درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات کویر.
- ۳) میلر، دیوید (۱۳۸۳)؛ ملیت، داود غرایاق زندگی، موسسه مطالعات ملی.
- ۴) اسمیت، آنتونی (۱۳۸۳)؛ ناسیونالیسم: نظریه ایدئولوژی تاریخ، منصور انصاری، موسسه مطالعات ملی.

- ۵) اوزکریملی، اوموت، (۱۳۸۳)، نظریه های ناسیونالیسم؛ محمدعلی قاسمی، موسسه مطالعات ملی.
- ۶) بختیاری، دکتر شهلا (۱۳۸۵)؛ حزب پان ایرانیست به روایت اسناد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۷) قاضی شریعت پناهی، دکتر ابوالفضل (۱۳۸۲)؛ بایسته های حقوق اساسی، نشر میزان.
- ۸) اشپیگل فوگل، جکسن (۱۳۸۷)؛ تمدن مغرب زمین، محمدحسین آریا، ج ۱ و ۲، امیرکبیر.
- ۹) قرشی، امان الله، (۱۳۸۰)؛ ایران نامک، نشر هرمس.
- ۱۰) کسروی، احمد (۱۳۳۳)؛ دادگاه، بی نا، بی جا.
- ۱۱) رائین، اسماعیل (۱۳۵۷)؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران ج ۳، امیرکبیر.
- ۱۲) موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی (۱۳۸۵)؛ اسناد فراماسونری در ایران، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- ۱۳) نقیب زاده، دکتر احمد (۱۳۸۷)؛ درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی، سمت.
- ۱۴) عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۷)؛ بنیادهای علم سیاست، نشر نی.
- ۱۵) گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)؛ جامعه شناسی، نشر نی.
- ۱۶) آذری، علی (۱۳۵۴)؛ شیخ محمد خیابانی، بی نا.
- ۱۷) خیابانی، بهرام، (بی تا)؛ نطق های شیخ محمد خیابانی، تهییبه و تنظیم بهرام خیابانی، بی نا.
- ۱۸) ضیائی بیگدلی، دکتر محمد رضا (۱۳۷۳)؛ حقوق بین الملل عمومی، گنج دانش.

مقالات:

- ۱۹) شهبازی، عبدالله (بی تا)؛ نظریه توطئه و فقر روش شناسی در تاریخ نگاری معاصر ایران، بی نا.
- ۲۰) رحمانیان، داریوش (۱۳۷۳)؛ ناسیونالیسم ایرانی، نگاه نو، ۱۸، تهران، صص ۲۱۰-۱۹۶.
- ۲۱) امیرارجمند، سعید (۱۳۷۳)؛ قوانین اساسی ایران در چارچوب تاریخی و تطبیقی، نگاه نو، ۱۶، صص ۲۰-۶.
- ۲۲) زیرنسنکی، مایکل (۱۳۷۲)؛ سلطنت و دیکتاتوری؛ بریتانیا و قدرت گرفتن رضاشاه، نگاه نو، ۱۵، صص ۱۲۴-۸۴.
- ۲۳) ناظم زاده قمی، محمد (۱۳۸۸)؛ فلسفه سیاسی هگل، روزنامه اعتماد (پیوست روزانه ۲۰۹۱) ۱۰/۸/۱۳۸۸، صص ۶-۷.
- ۲۴) رواسانی، شاپور (۱۳۸۷)؛ زندگی و مبارزات شیخ محمد خیابانی در راه آزادی و استقلال ایران، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۲۵۵-۲۵۶، صص ۲۴۳-۲۳۲.
- ۲۵) بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۸)؛ چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۲۶۲-۲۶۱، صص ۷۲-۸۵.
- ۲۶) گفتگو با پزشکپور، محسن (۱۳۷۱)؛ کیهان هوایی، ۲۰ آبان ۱۳۷۱.

منابع بیگانه:

- ۲۷) oran, baskin, (2006); Derin Devlet nedir, nasıl olur?
- ۲۸) Cüneyt Arcayürek, Derin Devlet 1950-2007: Darbeler ve Gizli Servisler, Detay Yayıncılık, 2007, ISBN 9789944314022.
- ۲۹) Alpay, sahin, (2007); derin devlet nedir?, Zaman magazin, 8 subat.



آذر ماه ۱۳۸۸ خورشیدی